عدم تطابق زمانی حضرت موسی (ع) با رامسس دوم

دستیاران، رضا

بنابر آنچه در گزارشهای تاریخی آمده،رامسس‏ دوم معاصر با زمان حضرت موسی(ع)خوانده شده‏ است و اکثر مورخان به این هم زمانی سخت‏ معترفند و همهء حوادث روزگار حضرت موسی(ع)را تا زمان خروج قوم از مصر،مربوط به رامسس دوم‏ ذکر کرده‏اند.بحث بر سر این است که آیا واقعا حضرت موسی(ع)در عصر رامسس دوم بدنیا آمده‏ یا خیر و برای پاسخ به این پرسش باید نقبی به‏ تاریخ زد تا حقایق بر ما روشن گردد.

لسان الملک سپهر در«ناسخ التواریخ»تولد حضرت موسی(ع)را 3748 سال بعد از هبوط آدم‏ ذکر کرده است.نویسندهء«تاریخ جهان آرا»ولادت‏ آن حضرت را بیست و هشتم تشرین الاول هزار و پانصد و بیست و پنجم از طوفان به طالع جوزا نوشته است.هوارد فاوست در شرح زندگانی‏ حضرت موسی(ع)گفته است که وی در زمان‏ رامسس دوم تولد یافته و چون در زمان خود شرح‏ واقعه را از ده سالگی آن حضرت شروع می‏کند، سن فرعون را در آن موقع 43 سال و مدت‏ پادشاهیش را 26 سال ذکر می‏کند.بنابراین،با توجه به این که هوارد فاوست در شرح و بیان‏ زندگانی حضرت موسی(ع)متوسل به آثار محققان‏ شده بود،می‏توان چنین نتیجه گرفت که موسی(ع) در سال شانزدهم از سلطنت رامسس دوم به دنیا آمد.

تحقیق دقیق تاریخی معلوم می‏کند که انتساب‏ تولد حضرت موسی(ع)به زمان رامسس دوم، اشتباه بزرگی است که متأسفانه عده‏ای از مورخان به‏ این اشتباه دامن زده و در قبول آن شکی به دل راه‏نمی‏دهند.اما در چگونگی بدست آوردن سنوات‏ درست باید گفت تورات اشاره کرده که قوم بنی‏ اسرائیل بعد از 430 سال سکونت در مصر،به‏ وسیلهء حضرت موسی(ع)از مصر خروج کردند. نگارنده قبلا با به دست آوردن زمانهای هریک از پیامبران،زمان مهاجرت حضرت یعقوب(ع)به‏ مصر را که به سال 2238 از هبوط آدم رخ داده بود، به دست آورده و با اضافه کردن 430 سال به آن، سال خروج بنی اسرائیل از مصر را که 2668 از هبوط آدم،برابر با سال 1506 قبل از میلاد مسیح‏ است،به دست آوردم.

در مورد ملاقات حضرت موسی(ع)با فرعون، باید گفت که تورات زمان این ملاقات را در 80 سالگی حضرت ذکر کرده است.با کسر آن عدد از سال 2668 هبوط آدم،تولد حضرت موسی(ع)به‏ سال 2588 از هبوط آدم و برابر با 1586 ق.م.به‏ دست می‏آید.

پس سالی که لسان الملک بدست داده با زمان‏ محاسبه شده در فوق تفاوت بسیار دارد.اما در مورد گفتار نویسندهء محترم«تاریخ جهان آرا»باید گفت،از آن‏جا که طوفان نوح(ع)به سال 2518 ق.م.رخ داده،با تولد حضرت موسی(ع)932 سال فاصله دارد.

در مورد فرعون مصر،هنوز میان مورخان و اهل‏ تحقیق اختلاف است که آیا فرعونی که موسی(ع) در دربارش بزرگ شده بود،همان رامسس دوم بوده‏ یا فرعون دیگر؟سعی نگارنده براین است که بیشتر در این موضوع کند و کاو کند،تا شاید حقایق‏ تاریخی آن بر همه روشن گردد.قبل از همه باید به‏این نکته اشاره‏ای داشته باشم که نگارنده برخلاف‏ مورخان دیگر که برای نوشتن تاریخ خود،از مبدأ فرضی کشور مورد بحث،شروع می‏کردند،از انقراض مملکتها به وسیلهء کشور فاتح شروع کرده و با داشتن مدت سلطنت هر یک از شاهان کشور منقرض شده و تطبیق آن با شاهان مجاور،به مبدأ تاریخ زمانی هر کشور رسیده است.

بدین ترتیب،برای تدوین جدول تاریخ مصر،با بدست آوردن تاریخ کشور ایران،از انقراض آخرین‏ فرعون مصر به دست کمبوجیه(شاه هخامنشی) شروع،و با داشتن مدت سلطنت هر یک از فراعنهء مصر،به مبداء آن کشور رسیده‏ام.

اما دلایل ما نسبت به چگونگی اشتباهات در تصور هم‏زمانی حضرت موسی(ع)با رامسس دوم‏ 1-قبل از همه باید اذعان نمود که میان آمن‏ هوتپ دوم( آمنوفیس دوم)،چهارمین فرعون از سلسلهء هجدهم فراعنهء مصر با آشورنادین آهه شاه‏ آشور روابط تنگاتنگی موجود بود که در تاریخ به آن‏ اشاره شده است.مکاتبات این دو پادشاه در العمارنه کشف گردیده است.با توجه به جدول‏ تطبیقی شاهان آشور با شاهان اسرائیل(1)از طریق‏ تورات-که نگارنده تنظیم کرده است-زمان آغاز پادشاهی آشور نادین آهه سال 1488 ق.م.به‏ دست می‏آید از طریق این روش،معلوم می‏شود که‏ تولد حضرت موسی(ع)را به زمان سلطنت آمنوفیس‏ اول( آمن هوتپ اول)می‏رسد،یعنی حضرت‏ موسی(ع)در سال چهارم سلطنت فرعون مذکور بدنیا آمد و این تا زمان رامسس دوم 235 سال‏ فاصله دارد.رامسس دوم چهاردهمین فرعون از سلسلهء هجدهم بود و زمانی که بر مسند حکومت نشست،115 سال از مرگ حضرت موسی(ع) گذشته بود.

2-دلیل دیگری که می‏تواند نظر نگارنده را تا حدودی تأیید کند،نظریهء استاد گارستانگ از دانشگاه لیورپول می‏باشد که ویل دورانت در پانویس کتاب خود به آن اشاره کرده است:

«...استاد گارستانگ عضو هیأت علمی‏ مارستون وابسته به دانشگاه لیورپول اظهار می‏دارد که‏ در گورهای شاهان اریحا مدارکی به دست آورده و از روی آنها ثابت می‏شود که موسی(درست در سال‏ 1527 ق.م.)به وسیلهء شاهزاده خانمی،که پس‏ از آن به نام حچپسوت ملکه مصر شد نجات یافت، و در دربار او ترقی کرد و از ندمای او شد،و در زمانی که دشمن این ملکه یعنی تحوتموس سوم‏ بتخت نشست،موسی از مصر گریخت.وی‏ معتقد است که آثار بازماندهء آن گورها داستان سقوط اریحا(صحیفهء یوشع،باب ششم)را تأیید می‏کند و این دانشمند،تاریخ سقوط را حوالی 1400 ق. م.و تاریخ خروج را حوالی 1447 ق.م. می‏داند.و چون این تاریخها با تکیه بر ظرفهای‏ سفالی و سوسکهای موجود در آن گورها تهیه شد، با شک آمیختهء به احترام باید آنها را پذیرفت.»(2)

تاریخ داده شدهء این استاد یعنی 1527 ق.م.با تاریخی که نگارنده برای تولد حضرت موسی(ع) داده است،(1586 ق.م)59 سال اختلاف دارد و این خیلی نزدیکتر از آن تاریخی است که بعضی‏ از مورخین برای تولد حضرت موسی(ع)پیشنهاد کرده‏اند،یعنی حدود 1250 ق.م.که معاصر با رامسس دوم نوشته‏اند.

3-دلیل دیگری که می‏توان ارائه داد این است که‏ از گفتهء علامه طباطبایی در تفسیر سورهء قصص،آیهء 8 این نکته استنباط می‏شود که فرعون و همسرش‏ فرزند(یا پسر)برای جانشینی نداشتند،لذا آن مهر و عطوفت الهی در همسر فرعون پدیدار شد که پسر یافته شده را در دامان خویش پرورش دهد، علی رغم اینکه می‏دانستند او طفلی از بنی اسرائیل‏ است.(3)

بنابر آنچه در تاریخ مصر یاد شده است،پس از مرگ آمن هوتپ اول( آمنوفیس).همسرش به‏ عنوان ملکهء مصر،جانشین او شد و به مدت 22 سال حکومت کرد.حال این سؤال مطرح می‏شود که اگر آمن هوتپ اول فرزندی می‏داشت،آیا باز ملکه جانشین شوهرش می‏شد؟

بنابراین،با پذیرفتن طفل مذکور از طرف فرعون، به خواهش همسرش به عنوان فرزندخواندگی، حضرت در کاخ فرعون رشد یافت.پس با توجه به‏ نام ملکهء مصر حچسپوت(-حچسپوت-هت شب‏ سوت)که بی‏شباهت به نام آسیه(در روایات‏ اسلامی و منابع تاریخی)نیست.

4-دلیل دیگر براینکه حضرت موسی(ع) نمی‏تواند در زمان رامسس دوم بوده باشد،وجود فراوانی نام موسی در بین مردم مصر در زمان رامسس‏ دوم بوده که هوارد فاوست در کتاب خود به آن اشاره‏ کرده است.موسی به معنی«بیرون کشیده شده»یا «گرفته شده»است،و چون او را از آب بیرون‏ آوردند،اسمش را موسی نهادند.چنان‏که طبری‏ در این مورد می‏نویسد:

«...و او را موسی نام کردند از آن‏رو که وی را از آب و درخت یافته بودند و آب را به قبطی«مو»و درخت را«شا»گویند.»(4)

پروفسور عباس مهرین(شوشتری)در کتاب‏ «فرهنگ کامل لغات قرآن»می‏نویسد:«موسی را به‏ عبری موشه( hehsoM )گویند،به معنی از آب‏ کشیده شده»(5)

ویل دورانت می‏نویسد:

«موسی بیش از آن که نامی یهودی باشد،نامی‏ مصری است،و شاید شکل کوتاه شدهء احمص‏ بوده باشد...»

هوارد فاوست در مقدمهء کتاب«فرزند نیل» می‏نویسد:

«اسم اصلی موسی در زبان مصری«موشه»بود که به ترجمهء تحت الفظی یعنی«کودکی داده شده»و عبریهای قدیم نام موسی را«موشه»تلفظ می‏کردند.این کلمه بعدها به شکل«موسس»درآمد و با همین شکل وارد زبان انگلیسی گردید.

\*اگر قوم بنی اسرائیل تا قبل از آمدن حضرت موسی(ع)و خروج‏ قومش از مصر در آنجا سکونت‏ داشتند،حتما به یاری ایخناتون‏ در برابر انگیزهء مذهبیش در برابر آمون‏پرستها قیام می‏کردند.

دکتر محمد خزائلی می‏نویسد:

«جوالیقی اصل کلمه را عبری شناخته است... فروید موسی را لفظی به معنی بنده یا طفل تشخیص داده است.احمد شاکر در تعلیق بر کتاب معرب از قول محمود ابو السعود که در مجلة«الرساله»در این‏ خصوص مقاله‏ای نوشته،نقل می‏کند که اصل‏ موسی عبری است و مشتق از مشاه به معنی انتشل‏ می‏باشد و انتشال هم به معنی کشیدن است.»(6)

قضاوت دربارهء این که نام موسی(ع)یک اسم‏ منحصر به فرد بوده،مشکل است.اینقدر باید بگوییم که در کتاب«سینوهه»اسمی تحت عنوان‏ «موسی»دیده می‏شود که از هم‏شاگردی‏های‏ سینوهه در دروس پزشکی بوده است.در رمان‏ «فرزند نیل»(7)اثر هوارد فاوست هم افراد درباری و لشکری متعددی هست که نام موسی قسمتی از اسامی آنها است،مثل آتون موسی یا آمون موسی و ستی موسی و غیره...

پس اگر معنای واقعی نام موسی،بیرون کشیده‏ شده از آب یا غیره باشد که به خاطر آن،نام موسی‏ را به وی منتسب کرده‏اند،پس آن اسامی هم باید به‏ خاطر چنین موضوعی به افراد مزبور داده شده‏ باشد!یعنی برای هریک،چنین واقعه‏ای اتفاق‏ افتاده باشد،در حالی که در تاریخ مصر چنین‏ \*بر اساس محاسبات تاریخی‏ معلوم می‏شود که تولد حضرت‏ موسی(ع)در زمان سلطنت‏ آمنوفیس اول(-آمن هوتپ اول) بوده است،یعنی 2588 سال بعد از هبوط آدم(ع)و 1586 سال قبل‏ از میلاد.

موردهایی نیست،جز در مورد حضرت موسی(ع). بنابراین با شواهد داده شده می‏توان چنین استنتاج‏ نمود که فراوانی نام موسی در بین مصریها،آن هم‏ در زمان رامسس دوم،(8)نشان می‏دهد که‏ می‏بایست مدتها از زمان حضرت موسی گذشته‏ باشد.

5-دلیل دیگر قابل طرح،شخصیت ایخناتون‏ است.آیا او قبل از حضرت موسی(ع)بوده یا بعد از وی بر تخت سلطنت مصر نشست؟ایخناتون‏ قبل از رامسس دوم،به عنوان فرعون مصر و بعد از آمن هوتپ سوم( آمنوفیس سوم)بر تخت مصر جلوس کرده بود،و سینوهه(9)در خاطراتش از او در پرستیدن خدایی بی‏شکل و واحد صحبت به‏ میان آورده است.

از ایخناتون به عنوان یک فرعون موحد و یکتاپرست‏ در تاریخ مصر یاد می‏کنند،کسی که نظریاتش زود به ورطهء فراموشی سپرده شد.اما چگونه و چطور این فکر به ذهن او خطور کرد؟

قصدم از آوردن داستان سینوهه در برابر ایخناتون،این است که اولا،اگر قوم بنی اسرائیل‏ در مصر می‏بودند،حتما سینوهه از آنان یاد می‏کرد،در حالی که هیچ ذکری از آنها در میان‏ نیست.دوم،اینکه اگر اقوام بنی اسرائیل تا قبل از آمدن حضرت موسی(ع)و خروج قومش از مصر، در آن‏جا سکونت داشتند،حتما به یاری ایخناتون‏ \*فراوانی نام موسی در بین‏ مصریها در زمان رامسس دوم‏ نشان می‏دهد که می‏بایست آن‏ زمان مدتها از زمان حضرت موسی‏ گذشته باشد.

در برابر انگیزهء مذهبیش،در برابر آمون‏پرستها قیام‏ می‏کردند،و او را در رشد دادن عقایدش تحت‏ پرستش خدای واحد،یاری می‏کردند.اگرچه‏ سرزمین کنعان در زمان او وابسته به مصر بوده،و بعد مسافت مانع از گسترش عقاید مذهبی آنها به‏ مصر می‏شد،اما احتمال می‏رفت که اگر قوم بنی‏ اسرائیل در زمان ایخناتون در مصر سکونت‏ می‏داشتند،هر آن برای رشد عقایدشان نسبت به‏ مردم مصر تهاجم می‏کردند.چون با آزادی عقاید از طرف فرعون مزبور،اغتشاش و هرج و مرج در مملکت مصر،فضای رشد را برای آنان فراهم‏ می‏کرد.اما می‏بینیم که نه تنها حرکتی از سوی آنان‏ نشده،حتی نامی از آن قوم در بهترین موقعیت‏ تاریخ مصر برده نشده است.پس باید نتیجه گرفت‏ که در زمان ایخناتون،قوم بنی اسرائیل اصلا در مصر نبودند تا موجبات آزادی آنان صورت گرفته‏ باشد چون تا آغاز سلطنت ایخناتون که 88 سال از مهاجرت آنها به سرزمین فلسطین،گذشته بود.

بنابراین رأی مورخانی که معتقدند قوم بنی اسرائیل‏ در زمان رامسس دوم در سرزمین کوش یا گوشن‏ (سودان امروزی)ساکن بودند،در حد یک نظریه‏ است و نمی‏تواند درست باشد.اما احتمال اسارت‏ عده‏ای از آن قوم در مصر در زمان رامسس دوم و استفاده نیروی انسانی آنها در ساختن ابنیهء تاریخی‏ وجود دارد.زیرا همان‏طور که گفتیم،فلسطین آن‏ زمان در سیطرهء مصریها بوده و از طریق آنجا روابط تجارتی خود را با سایر کشورهای آسیای غربی برقرار می‏کرد.اما این که آن قوم در زمان رامسس دوم در قسمتی از سرزمین مصر ساکن بودند و حضرت‏ موسی(ع)آنان را جمع کرده،مهاجرتش را آغاز نموده باشد،یک دروغ تاریخی است و نمی‏تواند صحیح باشد.

در پایان برای مزید اطلاع،شاهان زمان حضرت‏ موسی(ع)را از تولد تا وفات او(1586-1466 ق.م.)می‏آوریم:

1-آمن هوتپ اول( آمنوفیس)فرعون مصر (1590-1558 ق.م.)

2-آشور ربی اول شاه آشور(1577 -1549 ق.م.)

3-ملاکورکورا شاه بابل(در شهر بطایح از سلسله دوم)(1574-1568 ق.م.)

4-ائاجمیل(-ائاگامیل)شاه بابل(در شهر بطایح از سلسله دوم)(1568-1560 ق.م.)

5-حچپسوت( هاچپ سوت یا حچسپوت یا هت شب سوت،ملکه و همسر آمنوفیس اول از سلسله 18)(1558-1536 ق.م.)

6-کوری گالذو اول شاه بابل از سلسله سوم‏ (کاسی‏ها)(1558-1526 ق.م.)

7-آشور نیراری سوم شاه آشور (1549-1521 ق.م.)

8-توتمس سوم(-تحوتمس یا تموزیس یا سه‏ نوسرت سوم)فرعون مصر از سلسله 18 (1536-1501 ق.م.)

9-ملیشی پاک اول شاه بابل از سلسله سوم‏ (کاسی‏ها)(1526-1494 ق.م.)

10-آشور بل‏نیش‏شو شاه آشور (1521-1493 ق.م.)

11-آمن هوتپ دوم فرعون مصر از سلسله 18 (1501-1466 ق.م.)

12-کار اینداش شاه بابل از سلسله سوم‏ (کاسی‏ها)(1494-1476 ق.م.)

13-آشور ریم‏نیش‏شو شاه آشور (1493-1488 ق.م.)

14-آشور نادین آهه شاه آشور (1488-1460 ق.م.)

15-کاداشمن هارب اول شاه بابل از سلسله سوم‏ (کاسی‏ها)(1476-1455 ق.م.)

16-توتمس چهارم( تحوتمس...)فرعون‏ مصر از سلسله 18(1466-1456 ق.م.).وی‏ هم‏زمان با مرگ حضرت موسی(ع)بر تخت‏ سلطنت نشست.

پی‏نوشت:

(1)-بعد از مرگ حضرت سلیمان(ع)قوم بنی اسرائیل به دو شعبه‏ تقسیم شدند:الف-ده سبط از آن قوم،اسرائیل را بوجود آورد که‏ شاهانی برای خود داشتند:19 پادشاه در سرزمین اسرائیل ظهور کردند که آخرین آنها در سال 750 ق.م.(بر اساس جدول نگارنده) به دست سارگون دوم( شاروکین)شاه آشور اسیر و این سلسله از شاهان بکلی منقرض گردید.

ب-دو سبط،سرزمین یهودا( یهودیه)را به وجود آوردند که 18 پادشاه بر آن فرمانروایی کردند و آخرین آنها به دست بخت النصر دوم، شاه بابل،از سلسلهء یازدهم،اسیر و کشته شد و عاقبت این قوم در اسارت بابلیان قرار گرفتند.

(2)-ویل دورانت،تاریخ تمدن،ترجمهء احمد آرام،تهران، اقبال،ج 1،ص 449.

(3)-علامه طباطبایی تفسیر المیزان،ترجمهء سید محمد باقر موسوی همدانی،ج 16،ص 15.

(4)-محمد جریر طبری،تاریخ طبری،ترجمهء ابو القاسم پاینده،ج‏ 1.

(5)-عباس مهرین،شوشتری،فرهنگ لغات قرآن،انتشارات دریا «موسی»

(6)-دکتر محمد خزائلی،اعلام قرآن،تهران،امیر کبیر.

(7)-هوارد فاوست،فرزند نیل،ترجمهء ذبیح اله منصوری.

(8)-جای تعجب است موسایی که مورد نفرت رامسس دوم قرار گرفته،آن وقت افراد درباری او نام موسی را یدک بکشند.این به دور از واقعیت تاریخی است.

(9)-میکاوالتاری،سینوهه،ترجمهء ذبیح اله منصوری.